



10 جنوری 2016

داکتر سید عبدالله کاظم

## نگاهی به رویداد های تاریخی:

## ضمیمه بر: اسرار نهفته شهادت امیرحبیب الله خان سراج الملة و الدین

## به استناد "سراج التواریخ"

یک دوست محترم بعد از نشر تبصره اینجانب در ستون نظر سنجی (مورخ 9 جنوری) از من تقاضا کرد تا آنچه را مرحوم سردار محمد رحیم "شیون کابلی" در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "برگهایی از تاریخ معاصر وطن ما" در باره قتل امیر حبیب الله سراج الملة نوشته است، نیز به ادامه مباحث قبلی در این مورد به نشر بسپارم. به تاسی از این درخواست دوست گرامی اینک متن مکمل مبحث ششم آن کتاب را زیر عنوان "کشتن امیر حبیب الله" که از صفحه 50 تا 59 چاپ دوم کتاب عیناً اقتباس نموده و جهت مزید معلومات (با بعضی اضافات توضیحی که در بین براکت ها [..] جابجا گردیده از این قلم میباشد) خدمت تقدیم میدارم:

(شروع اقتباس)

## کشتن امیر حبیب الله

(شب پنجشنبه 18 جمادی الاول 1437 [در اینجا تاریخ اشتباه شده 1337 ق است] مطابق سال 1919)

بقدرت رسیدن امان الله

(9 حوت 1297 هجری شمسی مطابق 28 فبروری سال 1919)

امیرحبیب الله در سالهای اخیر سلطنت خود نسبت به اطرافیان خویش سختگیر و عصبانی شده بود و اکثراً نزدیکانش را تحقیر میکرد و شکنجه میداد، مثلاً باری میر زمان الدین برادر زاده محمولی خان را بخاطر آن که از فرستادن زنش در مجلس امیر مانع شده بود، لت و کوب کرد. امیر امر اعاشه دربار محمد شریف خان را آنقدر چوب زد که نیم جاننش ساخت و شجاع الدوله را نیز که فراش باشی بود، به بهانه این که خیمه را درست برپا نکرده است، لت و کوب نمود.

این عمل تقریباً شش ماه قبل از کشته شدن امیر اتفاق افتاد. شجاع الدوله که بی نهایت تحقیر و شکنجه شده بود، نزد امان الله آمد و شکایت و درد دل کرد، امان الله او را تسلی نمود و مشوره داد از امیربخاطر آن که او را لت و کوب نموده است، انتقام بگیرد. مناسبات شجاع الدوله و امان الله خان در زمینه نارضایتی بیشتر شان از امیر تحکیم و انکشاف یافت. امان الله خان (عین الدوله) در سالهای آخر زمامداری حبیب الله از هر فرصت مناسب استفاده میکرد، برای آنکه تمام عناصر ناراضی و رنجیده خاطر از امیر را به طرفداری خود جلب نماید. امان الله همچنان کوشش میکرد اعتبار و نفوذ خود را در کشور ارتقا بخشد. در این امر نخست از همه علیا حضرت او را یاری میرساند و از هر لحاظ کمکش میکرد. هنگام مسافرت حبیب الله در زمستان از کابل به جلال آباد امان الله بحیث جانشین پدر در کابل تلاس می ورزید تا اعتبار خودش را در میان مردم پای تخت افزایش دهد، با

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنډي د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولئ

احتکار و رشوت و مردم آزاری جداً مبارزه میکرد، زندانیان را از حبس رها مینمود، بر علاوه در این مدت امان الله از مشوره های اسیران جنگی سابق که از اسارت روسیه گریخته و به افغانستان آمده در کابل زندگی میکردند (اطریشی ها، جرمن ها، مجارستانی ها، چکی ها، سلواکها و ترکها) بهره میگرفت. [ در این ارتباط باید خاطر نشان ساخت که امیر فقط چند روز قبل از سفر بطرف جلال آباد شهزاده امان الله خان را به نیابت خود در مقام سلطنت تعیین کرد و اما قبل از آن امیر امور جاری را بیشتر بین چند نفر از جمله نصرالله خان نائب السلطنه، عنایت الله معین السلطنه، امان الله عین الدوله، خوشدل خان لوی ناب حاکم کابل، میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک و یکی دوفتر دیگر تقسیم کرده بود. شهزاده امان الله در ساحه صلاحیت های مفوضه خود از مدتی بود به اقداماتی دست می یازید تا در بین مردم کسب شهرت کند و مادرش علیا حضرت او را در اینکار تشویق میکرد.]

نصرالله خان قطعاً عنایت الله خان را دوست نداشت و در زمینه خصومت مشترک با عنایت الله خان به مثابه جانشین امیر او با امان الله و مادرش نزدیک شد، هر چند نصرالله خان طرفدار یک رژیم مطلقه ارتجاعی بود. در سالهای اخیر نصرالله خان حتی معاش که مستحق آن بود، نمیگرفت و زندگی اش را با عوایدی که از زمین هایش بدست می آمد، تأمین می نمود، در توطئه علیه امیر، نصرالله خانه نیز نقش داشت لکن غیر مستقیم، به او وعده داده شده بود که تخت و تاج به وی تعلق میگیرد.

در آن سال طبق معمول حیات الله خان [عضدالدوله] سوی کابل رفت تا امان الله خان را تعویض کند، لکن در طول راه نزدیک کوتل نیمه [نمله] چند روز متوقف گردید. [فقط یک روز آنهم به دلیل تب شدید]

عنایت الله [مقصد حیات الله خان است، نه عنایت الله خان] چون از مرگ پدر اطلاع یافت، به کابل نرفت و به جلال آباد باز گشت. در ماه فبروری 1919 شجاع الدوله هنگام سفر امیر به قلعه [کله] گوش نزدیک لغمان برای امیر و همراهانش خیمه برپا کرد. در شب 19 بر 20 فبروری مخفیانه به خیمه امیر داخل شد و با فیر تفنگچه امیر را کشت [چگونه مخفیانه داخل خیمه شد که هیچیک از چندین محافظ نوکریوال و عساکر اطراف خیمه خاص از او نپرسیدند که در نیمه شب وقتی امیر بخواب است، برای چه داخل خوابگاه امیر می شود، چون هیچکس حین استراحت امیر اجازه دخول به خوابگاه را نداشت!!]

شجاع الدوله فرزند شاه دوله از قبیله بابکر خیل چهاردهی غوربند بود، چون پدرش رئیس قبیله بود از کودکی در دربار زندگی میکرد، نخست در دربار امیر عبدالرحمن خان و سپس در دربار امیر حبیب الله خان؛ حبیب الله که پسانتر او را فراش باشی مقرر کرد و در حدود صد و پنجاه نفر فراش امیر تحت امر او بود. هنگامی که امان الله به سلطنت رسید، شجاع الدوله به ترتیب به حیث کوتوال کابل، وزیر امنیت و رئیس امنیت و رئیس تنظیمه هرات و سرانجام سفیر افغانستان در لندن مقرر گردید.

چون صدای تیر شنیده شد، نخستین کسی که به خیمه امیر شتافت، عنایت الله خان بود که پدرش را بسیار دوست داشت. همینکه پدرش را مرده یافت، از هوش رفت و بر زمین افتاد. سپس افسر نوکریوال احمد شاه بچه کاکای نادرخان و قوماندان محافظین امیر، شاه علی رضا به خیمه رفتند. صبح جنازه امیر به جلال آباد منتقل شد. نظر به قانون [حکم شرعی] پیش از دفن امیر باید امیر جدید انتخاب می شد، نخستین کسی که نصرالله خان را بدین مقام پیشنهاد نمود، شاغاسی ملکی محمد ولی

خان بود که عنایت الله خان را دوست نداشت. [اشتباه است: شاغاسی ملکی علی احمد خان پسر لوی ناب خوشدل خان برادر زاده علیا حضرت بود]

محمد ولی خان از دودمان فیودالهای بدخشان (درواز) قوماندان غلام بچگان خاص بود، زنش دختر کاکای [مامای - دختر فقیر محمد خان پوپلزائی مامای علیا حضرت] مادر امان الله خان بود. محمد ولی خان عضو مخفی نهضت مشروطه بود و به گروه طرفدارن امان الله تعلق داشت، همو بود که پیشنهاد کرد شجاع الدوله بکابل اعزام شود [؟؟]. گویا برای این که از امان الله بیعت بگیرد، شجاع الدوله بسیار به سرعت در یک شبانه روز خودش را به کابل رسانید [اعزام شجاع الدوله به کابل برحسب فیصله هیئت شوری و تائید شخص نصرالله خان صورت گرفت و رسماً حامل نامه امیرنصرالله خان گردید که بوسیله موتر مخصوص به کابل اعزام شد] و در کابل گویا امان الله او را حبس کرد و نگذاشت به جلال آباد برود. امان الله به جلال آباد خبر فرستاد که هیچ امیری را به رسمیت نمی شناسد و خودش امیر است [امیرامان الله خان نامه ای نوشت و شجاع الدوله را از توقیف بیرون کرد و این نامه را با همان موتری که شجاع الدوله را از جلال آباد به کابل آورده بود، دوباره نزد نصرالله خان ارسال داشت] و تا زمانی که قاتل پدرش را نیابد، شمشیر در غلاف نخواهد گذاشت. بدین گونه در کشور قدرت دوگانه ایجاد شد. عنایت الله به نصرالله بیعت کرد. در جگدک (که از کابل تقریباً در نصف راه کابل - جلال آباد موقعیت دارد) به قوماندانی برگد عبدالوکیل خان نورستانی قوای عسکری اعزام شد، قوای عسکری راه ها را اشغال نمود، برای اینکه از اعزام اشخاص نامطلوب به کابل جلوگیری کند. امان الله به نشر ابلاغیه ها پرداخت و از مردم دعوت نمود از او طرفداری نمایند.

مادر امان الله خان در جلال آباد بود و در وضع دشواری گرفتار آمد. یکبار دیگر محمد ولی خان هوشیارانه پیشنهاد نمود که باید مادر امان الله بکابل برود و هردوی شان از امان الله مطالبه نمایند که نصرالله خان را بحیث امیر شناسد، نصرالله خان موافقت نمود، مادر امان الله خان با پسرش عبیدالله "شاه آغا" و محمد ولی خان بکابل رفتند و در آنجا باقی ماندند گویا باز داشت شدند. [موضوع اعزام علیا حضرت به کابل جزء پیشنهاد "ده فقره ای" مستوفی الممالک بود که باید علیا حضرت و دخترانش در قلعه السراج لغمان تحت الحفظ نگهداری شوند و هیئت شوری به این نظر او موافقت نکرد و برعکس فیصله نمود که علیا حضرت با دخترانش محترمانه بکابل اعزام شوند و امان الله خان را تشویق به انصراف از ادعای سلطنت نماید تا به امیر نصرالله خان بیعت کند. نخست شوری فیصله کرد که علیا حضرت به معیت سردار محمد یوسف خان پدر سپهسالار نادر خان به کابل برود، بعداً این نظر تغییر کرد و بجای او به محمد ولی خان که علاقه رفتن به کابل را داشت، این وظیفه سپرده شد.]

امان الله شاغاسی خود محمود خان را با فرمان و ابلاغیه به جلال آباد فرستاد، هنگامیکه شاغاسی به جلال آباد رسید، قوای عسکری علیه نصرالله - عنایت الله شورید و نصرالله، عنایت الله و تمام خانواده نادرخان دستگیر شدند. [این شورش قبلاً در راه افتاده بود، هنگامیکه هیئت مشترک ملاء غلام محمد خان و شجاع الدوله از کابل به جلال آباد آمدند، ابلاغیه امیر امان الله خان را بطور مخفی با خود آوردند و برادر محمود سامی در وسط راه از آنها جدا شد و به پخش ابلاغیه ها در بین عساکر و مردم پرداخت.]

بزودی در کابل شایعه افتاد که به اتهام قتل امیر شخص بیگناهی اعدام شده است و در کار جستجوی قاتل حقیقی امیر غرضی در بین است. اعتبار امان الله در میان مردم متزلزل گردید، نفوذش روبه کاهش نهاد. آنوقت بود که امان الله بخاطر ارتقای اعتبار و تحکیم نفوذ خود بخاطر متحد ساختن و یک پارچه ساختن مردم با انگلیس اعلان جنگ داده از سوی دیگر در محافل مترقی کشور آرزومندی نیل به استقلال کامل فوق العاده شدید بود و این محافل معتقد بودند که لحظه تاریخی مساعد فرا رسیده است. انگلیس بعد از جنگ با جرمنی ناتوان شده است و نمی تواند مانع حصول استقلال افغانستان شود. [در اینجا باید تصریح کرد که داعیه استقلال افغانستان را امیر امان الله خان موقعیکه از شهادت پدر خود در همان روز اول شنید، بیان کرد و گفت که سلطنت را به همین دو شرط قبول میکند: یکی انتقام خون پدر و دیگر استقلال کامل افغانستان. این ادعا که پس از اعدام کرنیل شاه علیرضا خان به اتهام قتل پدرش موقعیت یا موقف امان الله خان ضعیف شده و برای اعاده آن موضوع استقلال را مطرح کرده باشد، حقیقت ندارد.]

[اگرچه درمبحث ششم موضوع قتل امیر حبیب الله خان در همین جا قطع میشود و ادامه این مبحث تحت عین عنوان در باره جنگ سوم افغان و انگلیس در سه جبهه آغاز میگردد و آن به موضوع مورد بحث ما ارتباط نمیگیرد، ولی چون در ادامه این مبحث مطالب دلچسپ و از نظر تاریخی نکاتی مهمی وجود دارند، محض جهت مزید معلومات برای علاقمندان تاریخ کشور مطالب بعدی را نیز تا ختم مبحث در اینجا عیناً اقتباس میدارم - کاظم]

[ادامه مبحث]:

امیر امان الله اعلان کرد که این جنگ "جهاد" است و از تمام اهالی دعوت نمود هرچه گسترده تر در آن شرکت نمایند.

برای انگلیس ها اعلان جهاد تکان دهنده بود و فوراً ویسرای هند لارڈ چلمفورد نامه ای به حکومت لندن فرستاده موقف استقلال خواهی امان الله را توضیح داده اضافه کرد که اعلان جهاد از طرف امان الله خان را باید جدی گرفت و فوراً ویسرای هند برای ضعیف ساختن جهاد در هند و افغانستان داخل اقدام گردید. اول ویسرای با زعیم اسماعیلی در افغانستان تماس گرفته از وی دعوت نمود تا علیه اعلان جهاد دست بکار شود. همان بود که آغا خان فتوی صادر نموده از پیروان خود در هند و افغانستان خواست در جهاد علیه دولت دوست یعنی انگلیس اشتراک نکنند. لیکن فتوای جهاد آغا خان تأثیر مهمی از خود بجا نگذاشت. باز ویسرای هند به نقیب صاحب (سید حسین افندی) تماس گرفت، لیکن نقیب صاحب جواب مثبت به دعوت انگلیس نداد.

بزودی پس از آغاز جنگ افغان و انگلیس سه جبهه ایجاد گردید:

- 1 - جبهه مشرقی به قوماندانی وزیر حربیه سپهسالار صالح محمد خان،
- 2 - جبهه قندهار به قوماندانی عبدالقدوس خان،
- 3 - جبهه جنوبی به قوماندانی نادرخان.

انگلیس ها در جبهه جنوبی به هیچ گونه فعالیت جدید نظامی نپرداختند. درمقابل عسکر افغانی کمترین مقاومت از خود نشان دادند. این امر یکی از عوامل موفقیت افغان ها در جبهه جنوبی بود. این "جنگ عجیب" انگلیسها بیگمان خواننده را در حیرت فرو می برد. بدین سبب نویسنده این یادداشت ها [یعنی

سردار رحیم ضیائی] بیهوده نمیداند که به منظور اثبات ادعای خود از مقاله متونند که در مجله (دجموریت غز) چاپ شده، استمداد بخواهد.

در این مقاله متونند، نامه نادرخان به شاه ولیخان مورخ 30 می 1919 (26 شعبان 1337 قمری) در صفحه 18 تا 20، شماره 31 مجله، سال دوم، مورخ 22 آگست 1952 چاپ شده است.

متونند می نویسد: "پیروزی نادرخان از برکت یاری و مساعدت انگلیس ها (منظور تعاون مالی و روانی است) و برپایه پلان قبلاً طرح شده، بدست آمد."

سپس متونند ادامه میدهد: "اگر خوانندگان ما بدین سخن باور ندارند، در آن صورت نامه نادرخان را بخوانند و متن نامه را به شرح آتی می آورد:

"من به موفقیت کامل دست یافته ام و شمایان با آرامش خاطر کار خود را بکنید. طبق اطلاعات که در دست است، عساکر انگلیس به جنگ نمی پردازند و داوطلبانه از مواضع خود عقب نشینی مینمایند. وقت را از دست ندهید، از موقع استفاده کنید و بسوی وانه به پیشروی بپردازید، هیچگونه مقاومتی علیه شما نخواهد بود، به من اطمینان قطعی داده شده است. به هوشیاری و زیرکی شما باور دارم. هیچکس نباید از موضوع اطلاع یابد و بفهمد که شما بر آنجا و من درین جا کامیاب می شویم."

در جبهه قندهار نیز عملیات به سود نیروهای افغانی بود، در جبهه مشرقی افغانها موفقیت های چشمگیری نداشتند، صالح محمد خان قوماندان ضعیف و بی ابتکار، با استعداد پائین تر از متوسط بود. افزون بر آن در همان آغاز عملیات در پاشنه پا زخمی گردید و پس از آن عساکر افغانی نا منظم و پراکنده شدند.

طیارات انگلیس چند بمب در کابل فرو ریخت، این بمب ها به تعمیرات وزارت حربیه، ارگ، مقبره عبدالرحمن و اصطبل عسکری افتاد، درمیان سربازان داوطلب افغانی هرج و مرج آمد، چون نخستین بار بود طیاره را می دیدند، فرار از خدمت آغاز نهاد. وزیر امنیت شجاع الدوله نزد سربازان رفت بعضی سربازان فراری را که ملا ها در راس شان قرار داشتند، دستگیر نمود، آنها را لت و کوب کردند و به قطعات برگردانیدند. به زودی آتش بس اعلام گردید. جهت مذاکره با انگلیس ها هیئتی بریاست محمود طرزی به مسیوری رفت. در ترکیب هیئت اشخاص آتی شامل بودند: محمود طرزی وزیر خارجه، غلام محمد وردک وزیر تجارت، دیوان نرنجن داس آمر امور مالی، کرنیل پیرمحمد خان، عبدالهادی خان داوی، میرزا بازمحمد و عبدالوهاب طرزی. [ناگفته نماند که هیئت فوق دومین هیئت بود، هیئت اولی در تحت ریاست علی احمد خان شاغاسی ملکی در راولپندی با نماینده انگلیس دیدار کرد.]

هیئت انگلیس بریاست دابس جهت مذاکره به افغانستان آمد [مذاکرات دور سوم]. این هیئت چند ماه در کابل اقامت داشت و قرارداد مقدماتی صلح را امضا کرد.

در ترکیب این هیئت شیخ محبوب علی کارمندی از پشاور و چند نفر از مسلمانان دیوبند با دابس به کابل آمدند. در دیوبند مدرسه اسلامی فعالیت داشت که مصارف آن از طرف انگلیسها تمویل می شد و برای مسلمانان خاور، افراد روحانی تربیت میکرد. شیخ محبوب علی تحصیلات انگلیسی داشت و طور که می گفتند فقط جامه اش اسلامی بود و روحش انگلیسی. انگلیس این حق را بدست آورد که در کابل قطعه زمینی برای ساختمان سفارت خود خریداری کند همچنان که افغانستان چنین حقی را در لندن حاصل کرد. انگلیسها زمین و تعمیر سردار امین الله خان پسر سوم امیر عبدالرحمن خان را

در ناحیه نانجی زیر باغ بالا خریداری کردند. در جوار این زمین قطعه زمینی بود که به شیرنور خرازی فروش مشهور کابل تعلق داشت، انگلیسها به او پیشنهاد کردند زمین خود را برای شان بفروشد، او گفت اگر در عوض چار جریب زمین او چار جریب زمین در لندن برایش می‌دهید، در آن صورت معامله می‌کند. انگلیسها نپذیرفتند و معامله سر نگرفت. بعد از ماموریت دابس نخستین سفیر انگلیس در افغانستان سرهمفزی تعیین شد و معاونش شیخ محبوب علی در ترکیب هیئت همچنان دگروال می‌کمانیکی که بعداً در زمان نادرشاه سفیر انگلیس مقرر گردید و جگرن خورد که آتشه نظامی تعیین شد، شامل بود.

در زمین خریداری شده انگلیسها به اعمار سفارت خود پرداختند. خودشان موقتاً در سرای علیا (باغ چرمگری نزدیک مکتب حربیه) ساکن شدند و درین وقت انگلیسها جدی علیه امان الله فعالیت می‌کردند و زیر عنوان مواد دیپلماسی مقدار زیاد اسلحه و مهمات به کابل انتقال میدادند. اداره شجاع الدوله درباره این عملیات آگاهی داشت و به امان الله موضوع را گزارش داد. باری شامگاهان اطراف سرای علیا به عللی نامعلوم آتش سوزی رخ داد و خاموش ساختن آن میسر نگردید و تمام سفارت انگلیس سوخت و صدای ترق و تروق انفجار مهمات در شهر پیچید. بعد از این حادثه کارکنان سفارت به ساختمان ناتمام نقل مکان کردند. (پایان اقتباس)

(پایان مبحث ششم برگرفته از کتاب خاطرات سردار محمد رحیم خان تحت عنوان "برگهایی از تاریخ معاصر وطن ما" که بوسیله آقای غلام سخی غیرت از روی متن دست نویس مؤلف از زبان روسی به دری ترجمه شده و بار اول در سال 1987 در کابل و بار دوم در سال 2001 در پشاور - مرکز نشراتی فضل به چاپ رسیده و متن فوق از صفحه 50 تا 59 زیر عنوان "کشتن امیر حبیب الله" از روی چاپ دوم کتاب عیناً اقتباس گردیده است)

در متن اقتباس شده از کتاب "خاطرات سردار محمد رحیم خان" به استثنای بعضی موضوعات که صورت درست و دقیق آن در بین براکت ها درج گردیده است، مواردی دیگر آن با گزارشات علامه فیض محمد کاتب تاحدی وفق دارد ، تنها با یک تفاوت که به دلیل اختصار مطلب ممکن است بعضی سؤالاها لاجواب مانده باشند که جواب آنها را میتوان به تفصیل در سراج التواریخ در صفحات مندرجه سلسله مقاله اینجانب بدست آورد. (پایان)